

حقوق عمومی در وضعیت مشروطه ایرانی: دگردیسی، ناهم‌زمانی و باز ترکیب مفهومی^۱

چکیده

این پژوهش تلاشی است برای رد نگرش‌های خطی، یک سویه و تقلیل‌گرا از حقوق عمومی در وضعیت مشروطه ایرانی. ادعا این است که حقوق عمومی صرفاً نه بازتاب خطی گذار از استبداد به قانون، که فرآیندی پیچیده و چندلایه از دگردیسی مفهومی و نهادی بود. مسأله اصلی پژوهش حاضر بررسی این است که چگونه مفاهیم کلیدی حقوق عمومی در وضعیت مشروطه از طریق فرآیندی ناهم‌زمان، باز ترکیب و تبدیل شدند و این دگردیسی چگونه منجر به پیچیدگی وضعیت حقوق عمومی شد. پرسش محوری این است که ساختارهای حقوقی، معنایی مشروطه چگونه با ترکیب فرم‌های سمبلیک سنتی و مدرن شکل گرفتند و چه تأثیری بر توسعه حقوق عمومی داشتند. روش پژوهش تلفیق فلسفه فرم‌های سمبلیک ارنست کاسیرر و نظریه پیچیدگی ادگار مورن بر اساس مفهوم ناهم‌زمانی بلوخ است که تحلیلی ریخت‌شناسانه و سامانه‌ای از دگردیسی مفاهیم و ساختارهای نهادی ارائه می‌دهد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که حقوق عمومی در مشروطه با ویژگی‌های ناهم‌زمانی تاریخی، چندمرکزی شدن حقانیت و سیالیت مفاهیم اسطوره‌ای و عقلانی، به یک نظام پیچیده و بازتابی از کشاکش میان سنت و مدرنیته بدل شده است. این مطالعه بر ضرورت بازخوانی‌های غیرخطی و میان‌رشته‌ای حقوق عمومی به عنوان نظامی پیچیده، تأکید دارد که در آن معنا و ساختار در فرایندهای بازخوردی و باز ترکیبی شکل می‌گیرد.

واژگان کلیدی

حقوق عمومی، فرم‌های سمبلیک، اندیشه پیچیده، ناهم‌زمانی

^۱ از جناب آقای دکتر ابوالفضل دلاوری (استاد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی) به خاطر مطالعه و ارزیابی دقیق نسخه اولیه و از جناب آقای دکتر امیر نیک‌پی (استاد جامعه‌شناسی حقوق/حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی) به خاطر نقدهای عالمانه و نیز ترجمه‌های دقیق و روان‌شان از آثار ادگار مورن تشکر می‌شود. برخی از نکات انتقادی ایشان در مقاله اعمال گردید و برخی دیگر همچنان محل تأمل باقی ماند.

مقدمه

در دوره سلطنت مطلقه قاجاری، حقانیت الهی شاهان نه تنها محور قدرت سیاسی، بلکه مرکز نظام معانی فرهنگی و سمبلیک بود. اما مواجهه ایرانیان با جهان مدرن و تجارب تمدنی غرب، این مرکز را به لرزه درآورد و با دگرگونی در شیوه نگرش، پرسش‌های بنیادین درباره منابع حقانیت^۱ و مسأله قانون به میدان آمدند (حسینی، ۱۳۹۹: ۶۳). در چنین وضعیتی، قانون دیگر فرمان شاه نبود؛ بلکه به‌مثابه فرم سمبلیکی از حقانیت و حافظه اجتماعی ظهور کرد که همواره در تعامل با ساختارهای دیرپا و گفتمان‌های سنتی دچار بازتولید و دگردیسی می‌شد (Coskun, 2007: 245-247). قانون اساسی نیز بیانگر تضادهایی است که خواست پیوند زدن یک نظام اروپایی مدرن با نظام دینی-روحانیتی که فقها نقش مهمی ایفا می‌کنند، سرچشمه می‌گیرد (نسک، پی، ۱۳۹۹: ۱۹۷).

این میدان پیچیده^۲ تاریخی، دو روایت کلاسیک از مشروطه را پدید آورد. نخست، روایتی توسعه‌گرایانه که مشروطه را لحظه تولد نظام حقوقی یا مسأله حقوق عمومی و گشایش افق قانون، تفکیک قوا، حاکمیت ملت و آزادی‌ها می‌داند (عراقی، ۱۳۹۳: ۱۶۲؛ راسخ، ۱۳۹۳؛ ۱۷۶-۱۷۷؛ ۱۳۹۴: ۷۲؛ آج، دانی، ۱۳۸۲: ۸-۹)؛ دوم، طیفی از روایت‌های شکست‌باورانه که به دلایل متفاوت حکم به ناکامی می‌دهند. بخشی از این روایت‌های شکست، ناکامی را با معیارهای مدرنیزاسیون می‌سنجند یعنی ناتوانی در تثبیت تفکیک قوا و بوروکراسی عقلانی و بخشی دیگر از منظر دینی، شکست را پیامد عدول از موازین شرعی و بی‌اعتنایی به سازوکارهایی چون اصل طراز و نظارت شرعی می‌دانند. در این قرائت اخیر، شکست ناشی از انحراف از دین، تقویت اقتدار غیردینی و نهایتاً استقرار استبداد بالتر از استبداد ناصرالدین شاهی تلقی می‌شود (فردید، ۱۳۸۴: ۳۷-۴۴؛ شریعتی، ۲۹۴-۲۹۳؛ اتحادیه نظامی مافی، ۱۳۵۹: ۱۴-۱۶ و ۴۱-۴۲؛ رهبری، ۱۳۸۷: ۴۰-۴۰۱).

^۱ Legitimacy

^۲ این مفهوم را در اینجا متناظر با مفهوم پارادایم پیچیدگی ادگار مورن بکار گرفته‌ایم. نگاه کنید به:

See. Morin, Edgar. (1992). From the concept of system to the paradigm of complexity. *Journal of Social and Evolutionary Systems*, 15(4), 371-385. doi:10.1016/1061-7361(92)90024-8.

اشتراک این طیف‌ها نه در داشتن یک معیار واحد از مدرنیته، که در ساختار غایت‌محور داوری آنها نهفته است؛ یعنی سنجش گذشته با مقصدی از پیش مفروض - خواه مدرن، خواه دینی - و فروکاستن مشروطه به لحظه‌ای تک‌زمانی که باید با آن مقصد انطباق یابد. راه جایگزین این است که از این نگاه خطی دست برداریم و مشروطه را به مثابه فرایندی چندلایه با ضرباهنگ‌های گوناگون از ترجمه مفاهیم، لایه‌گذاری نهادی و کشاکش‌های اجتماعی در نظر بگیریم. ناهم‌زمانی تاریخی^۱ در این معنا، هم‌زیستی ضرباهنگ‌ها و لایه‌های معنایی ناهمگون است (Bloch, 1977: 22-38; Morin, 1992: 371-785)، که موجب می‌شود مفاهیمی چون قانون، مابیت و حاکمیت در سطوح گفتمانی، نهادی و اجرایی دلالت‌های متفاوت و گاه متعارض ببینند (آجودانی، ۱۳۸۲: ۸-۹). نمونه‌های تاریخی این ناهم‌زمانی را می‌توان در اصل دوم مهم (بیوند نو زگه عقلانیت قانونی/نظارت شرعی)، تجربه انجمن‌های ایالتی و ولایتی (پلی سانتریسم، محلی) و قانون مطبوعات (نوسان میان آزادی و نظم) مشاهده کرد.

اما اگر از این افق ساده‌ساز فراتر رویم، مشروطه بجای آنکه لحظه‌ای در مسیر پیشرفت یا انحطاط باشد، وضعیتی پیچیده از برخورد، ترجمه و باز ترکیب مفاهیم است. در واقع،

^۱ اصطلاح «ناهم‌زمانی امر هم‌زمان» (Ungleichzeitigkeit des Gleichzeitigen) نخستین بار توسط ارنست بلوخ در دهه‌ی ۱۹۳۰ ابداع شد و در میراث زمانه ما (۱۹۳۵) به سطح فلسفی-اجتماعی ارتقا یافت؛ جایی که برای توضیح هم‌زیستی زمان‌مندی‌های ناهم‌توسعه در جامعه‌ی مدرن و پیامدهای سیاسی آن - از جمله امکان‌پذیری صورت‌بندی‌های فاشیستی - به کار رفت. ویلهلم پیندر در دهه‌ی ۱۹۲۰ در تاریخ‌نگاری هنر، به «ناهم‌زمانی نسل‌ها» (Generations-Ungleichzeitigkeit) اشاره کرده بود و بدین سان به سبب فکری را برای این ایده فراهم آورد، اما صورت‌بندی نظری دقیق اصطلاح و تحلیل سیاسی آن را بلوخ ارائه داد. در ادامه، راینهارت کوزلک با طرح «لایه‌های زمان» (Schichten der Zeit) در آثاری چون آینده‌های گذشته (۱۹۷۹)، به‌طور مستقل نقد تاریخ‌نگاری تک‌خطی را به سوی فهم چندضرب‌هنگی تجربه‌ی تاریخی و هم‌حضور افق‌های ناهم‌زمان سامان داد - رویکردی که با ایده‌ی بلوخی هم‌خانواده بود، هرچند مستقیماً از آن نشأت نگرفت. هم‌زمان، میشل فوکو با «باستان‌شناسی دانش» و تأکید بر گسست‌ها، و هایدن وایت با نقادی روایتی در «فراتاریخ»، بنیان‌های روایت‌گرایی خطی را به چالش کشیدند - هرچند لزوماً از اصطلاح بلوخی بهره نگرفتند - و بدین سان ایده‌ی ناهم‌زمانی را به طیفی از رویکردهای ضد‌تئولوژیک پیوند زدند.

See. Bloch, Ernst (1977). Nonsynchronism and the Obligation to Its Dialectics. Trans. Mark Ritter. New German Critique, (11), 22-38. doi:10.2307/487802.

مشروطه وضعیتی است که در آن، عناصر سنتی و مدرن، عقلانی و اسطوره‌ای، بومی و اقتباسی در یک میدان زایا و متکثر و تقلیل‌ناپذیر وارد تعامل و بازآفرینی می‌شوند (آفاری، ۱۳۸۵: ۱۸-۱۷؛ پروان، ۱۳۷۶: ۱۷-۱۸؛ کسروی، ۱۳۶۳: ۴۵-۵۶؛ آجودانی، ۱۳۸۲: ۲۱-۵۵). در این چشم‌انداز، مفاهیم حقوق عمومی را نمی‌توان صرفاً ابزارهایی نهادی دانست، بلکه باید آن‌ها را -به بیان کاسیری- همچون فرم‌های سمبلیک در نظر گرفت که حامل معنا، حافظه و صورت‌بندی‌های فرهنگی‌اند. به بیان دیگر، مفاهیم حقوق عمومی فرم‌هایی هستند که در فرآیند مواجهه با زمینه‌ای ناهم‌زمان، دچار دگردیسی و بازسبیل‌سازی می‌شوند (ویژه و اسکندری، ۱۴۰۳).

در اینجا، از لحاظ چهارچوب نظری، نقطه عزیمت ما فلسفه فرم‌های سمبلیک ارنست کاسیرر است. کاسیرر نشان می‌دهد که انسان در جهان سمبلیک می‌زید و هر فرهنگ از رهگذر فرم‌های خاص خود، تجربه (واقعیت را سازمان می‌دهد. بنابراین، حقوق عمومی نیز پیش از هر چیز یک فرم سمبلیک، است که معنا و حقانیت را از دل روابط فرهنگی و تاریخی استخراج می‌کند. در پرتو این دیدگاه، مفاهیم حقوقی مشروطه را باید همچون «فرم‌های ترجمه‌شده» نگریست؛ فرم‌هایی که در انفعال از یک نظام معنایی به نظامی دیگر، دچار دگردیسی ریخت‌شناسانه می‌شوند (Cassirer, 1923:44, 247; 2013: 77; Ccs.un, 2007; 154).

اما برای فهم پویایی و منطق درونی این دگردیسی‌ها، باید نگاه کاسیرر را با اندیشه پیچیده ادگار مورن درهم آمیخت. مورن نشان می‌دهد که پدیده‌های تاریخی در چهارچوب نظام‌هایی باز، بازخوردی و خود-زاینده عمل می‌کنند؛ نظام‌هایی که در آن‌ها، نظام و بی‌نظمی، استمرار و گسست، در رابطه‌ای دیالوژیک و باززاینده با یکدیگر مستمر دارند، نه در نسبت حذف و تقابل. بر همین مبنا، وضعیت مشروطه را نمی‌توان صرفاً به‌مثابه میدان تقابل‌های دوقطبی «سنت/مدرنیته» یا «شکست/پیشرفت» فهم کرد؛ بلکه باید آن را به‌عنوان سامانه‌ای پیچیده از روابط متقابل، بازگشتی و چند لایه و چند ضریب‌انگاری میان نیروهای فکری، نهادی و زبانی درک نمود. در چنین سامانه‌ای، معنا در مسیر خطی و انباشتی پدید نمی‌آید، بلکه در چرخه‌ای بازگشتی از بازتاب، مقاومت و باز ترکیب شکل می‌گیرد (مورن، ۱۳۹۴: ۲۷۸-۲۷۷، ۲۹۱-۲۸۹).

فهم حقوق عمومی در وضعیت مشروطه مستلزم یک دستگاه تحلیلی است که بتواند در آن واحد، ریخت‌شناسی فرهنگی مفاهیم و پویایی سامانه‌ای تحول‌نهادی را توضیح دهد. از منظر فلسفه فرم‌های سمبلیک کاسیرر، هر نظام حقوقی را باید شکلی از سامان‌دهی سمبلیک تجربه جمعی دانست که در چهارچوب یک جهان سمبلیک خاص، معنا و حقانیت را برای کنش‌های اجتماعی برمی‌سازد (Meyera et al, 2024: 3829). از سوی دیگر، در چشم‌انداز پیچیدگی مورن، این نظام‌ها نه بسته و خطی، بلکه خودسازمان‌یاب و بازانگارنده؛ در آن‌ها، هر مرحله از تحول، نه پایان بلکه آغاز چرخه‌ای تازه از بازترکیب و یادگیری است (مورن، ۱۴۰۰: ۱۷۵). در این اثر، ناهم‌زمانی تاریخی بیانگر منطق درونی پیچیدگی تاریخی است؛ هم‌زیستی و تراکنش افق‌های زمانی و زبانی ناهمگون در یک میدان واحد معنا. در دل این هم‌زیستی، لحظه دگرگونی پدیدار می‌شود؛ مفاهیم در گذار از یک فرم سمبلیک به یک فرم دیگر، از درون فروپاشی خویش برمی‌خیزند و در پیوند متقابل، ساخت‌های نوین حقانیت و قانون را می‌سازند. در این معنا، تاریخ حقوق نه سیر خطی تحول مفاهیم، بلکه میدان دگرذیسی مداوم معناهاست؛ جایی که ویران و زایش در هم تنیده‌اند و هیچ فرم حقوقی‌ای بدون عبور از پیله زوال معنای خرد نولد نمی‌یابد: یک نظم معنایی پیشین فرو می‌یابد تا امکانی برای نظم تازه فراهم گردد (مورن، ۱۳۹۶: ۱۸۱-۱۸۲).

در این چهارچوب، می‌توان مشروطه را نه به‌مثابه یک متقطع بسته، بلکه به‌عنوان وضعیت باز حقوق عمومی فهمید؛ وضعیتی که در آن، مفاهیم مدرن در پیوند و کشاکش با میراث‌های سنتی بازآرایی می‌شوند. در این میدان، تداوم و گسست هم‌پیوند هستند. هر گسست در پی بازتفسیر تداوم پدید می‌آید و هر تداوم، حامل رگه‌ای از گسست است. چنین خوانشی، امکان می‌دهد تا تاریخ حقوق عمومی ایران از اسارت ده‌گانه‌ی پیشرفت/ناکامی رها شود و به‌مثابه چشم‌اندازی از خودآگاهی تاریخی و زایش معنایی بازشناخته شود.

۱. چهارچوب نظری: فرم‌های سمبلیک، پیچیدگی و ناهم‌زمانی

اگر فلسفه فرم‌های سمبلیک ارنست کاسیرر که بر ساخت‌مندی معنا و نقش سمبل‌ها در تولید واقعیت فرهنگی تأکید دارد، موضوع مطالعه را از سطح صرف قواعد و نهادها به افق ریخت‌شناسانه می‌برد؛ اندیشه پیچیده ادگار مورن پویایی سامانه‌ها، بازگشت فرآیندها و لزوم تحلیل چندسطحی را به‌عنوان شرط فهم هر پدیده تاریخی-اجتماعی نشان می‌دهد. این پیوند

نظری امکان می‌دهد تا از تحلیل مشروطه به‌عنوان آغاز یا ناکامی یک پروژه موضوعی خاص صرف نظر کنیم و آن را به‌مثابه میدانی پیچیده بدانیم که در آن فرم‌های سمبلیک حقوقی دستخوش دگرذیسی ریخت‌شناسانه می‌شوند و در فرایندهای بازخوردی و خود-سازمان‌دهی معنا ریخت تازه می‌یابند. بخش حاضر، با حفظ پیوستگی مفهومی، ابتدا ریشه‌های کاسیرری فهم حقوق را تبیین می‌کند، سپس اصول کلیدی مورن را بکار می‌گیرد تا پویایی سامانه‌ای مشروطه را بازنماید و در نهایت مفهوم ناهم‌زمانی را به‌عنوان نقطه‌گرهی میان این دو دستگاه نظری و به‌مثابه شرط امکان دگرذیسی ریخت مفاهیم بررسی می‌کند.

۱.۱. فلسفه فرم‌های سمبلیک کاسیرر و حقوق به‌مثابه نظام معنایی

کاسیرر انسان را «حیوان سمبل‌ساز»^۱ می‌داند، یعنی موجودی که میانجی‌های سمبلیک، فراتر از صرف نوشتار یا بان فکری خود جهان معنایی او را می‌سازند. از این منظر، فرم‌های سمبلیک مانند زبان، اسطوره، هنر، علم هر یک «افق‌های معناداری» تولید می‌کنند که ادراک و عمل انسانی را سازمان می‌دهد (Cassirer, 2021a: 26, 27; Mooij, 2013). مفهوم کلیدی در اینجا بار سمبلیک^۲ است. بر پایه این ایده، فرایند سمبل‌پردازی هم‌زمان دو رویه دارد: از یک سو تمایز می‌نهد و از سوی دیگر پیوند می‌دهد. بدین معنا که خود ادراک انسانی هم‌زمان دربرگیرنده لحظه‌ای بازنماننده و لحظه‌ای بازنمایی شده است و از رهگذر این پیوند متقابل، تجربه به ساختی معنادار و جهت‌دار تبدیل می‌شود. به بیان دیگر، معنا امری افروده بر ادراک نیست، بلکه

^۱ Animum Symbolicum

^۲ کاسیرر در جلد سوم فلسفه فرم‌های سمبلیک، بار سمبلیک را چنین تعریف می‌کند:

منظور از «بار سمبلیک» یا «بار معنایی سمبلیک» (symbolic pregnance) این است که تجربه‌ی ریختی ادراکی - به‌مثابه‌ی تجربه‌ای حسی و زیسته - درون خود به‌طور هم‌زمان نوعی معنای غیر شهودی را در بر دارد و همان را به صورتی عینی و بی‌واسطه به نمایش درمی‌آورد. مسأله در اینجا مربوط به داده‌های ادراکی صرف نیست که بعداً نوعی عمل ادراک ثانوی یا تأویل فکری بر آن افزوده شود تا از راه تفسیر، داوری یا دگرگونی معنا یابد. بلکه خود ادراک، به‌واسطه‌ی سازمان درونی‌اش، گونه‌ای ساخت‌یافتگی روحانی یا مفصل‌بندی معنوی [Artikulation] پیدا می‌کند؛ ساخت‌یافتگی‌ای که، چون درون‌زاد است، به نحوی معین به ساخت خاص معنا [Sinnfügung] نیز تعلق دارد. برای مطالعه بیشتر نک به:

See. Cassirer, E. (2021b). The philosophy of symbolic forms (Vol. 3: Phenomenology of cognition). (S. G. Lofts, Trans.). Routledge. 239.

بعد درونی و ساختاری آن است. هر ادراک در همان لحظه شکل‌گیری‌اش در چهارچوبی از سازمان سمبلیک جای می‌گیرد و از طریق آن نظم می‌یابد. در نتیجه، تجربه انسانی همواره در دل شبکه‌ای از روابط معنایی و ساختارهای سمبلیک به وجود می‌آید (Plümacher, 2021: 163-165).

استدلال کلی کاسیرر این است که چنین تحولی، مستلزم یک چرخش استعلایی دیگر، از جنس چرخش کپرنیکی است: گذار از مفاهیم شیء‌وار و از کارکرد بازنمایی که صرفاً به نمایش چیزها می‌پردازد، به کارکرد دلالت‌گری که معناسازی را در مرکز می‌نشانند. بدین‌سان، فلسفه فرم‌های سمبلیک مسیر سنتی هستی‌شناسی را وارونه می‌کند. به جای مسیری که مسائل معنا را همواره به مسائل «هستی صرف» فرومی‌کاست، اکنون، معنا خود چشم‌انداز گشوده‌ای می‌سود که هستی در درون آن فهم‌پذیر می‌گردد (Ryckman, 2021: 96).

وقتی حقوق عمومی را در برابر این دیدگاه می‌خوانیم، دیگر نمی‌توان آن را صرفاً مجموعه‌ای از قواعد تکنیکی متکی به قدرت سیاسی و نهادهای بیرونی دانست. حقوق عمومی به مثابه فرمی از تجربه معنابخش است؛ فرمی سمبلیک که در آن لحظه بازنماینده (یعنی نظام‌های مفهومی و زبانی حقوقی) و لحظه بازنمایی‌شده (یعنی واقعیت سیاسی و اجتماعی) در پیوندی درونی و جهت‌دار با یکدیگر قرار می‌گیرند. از این منظر، حقوق بازتاب منفعل واقعیت نیست. حقوق سازنده چشم‌انداز ادراک و تجربه واقعیت است، رسانه‌ای که در آن تاریخ معنا، الگوهای حقانیت و شیوه‌های زیستن جمعی به صورت‌های قابل تکرار و نهادمند درمی‌آیند (Geertz, 1983: 184-187).

مفاهیمی چون قانون، حاکمیت ملت، آزادی یا تفکیک قوا بدین‌سان صرفاً مفردات فنی علم حقوق نیستند، بلکه گره‌گاه‌هایی از معنا و دلالت‌اند که در بافت حافظه فرهنگی، روایت‌های حقانیت و الگوهای ادراک سیاسی جای گرفته‌اند. هرگاه این فرم‌ها از یک چشم‌انداز معنایی به یک چشم‌انداز دیگر منتقل می‌شوند، فرایند ترجمه‌ای رخ می‌دهد که در آن رابطه بازنماینده و بازنمایی‌شده از نو تنظیم می‌شود؛ معناها جابه‌جا، هم‌پوشان یا منسحق می‌گردند و فرم سمبلیک در دل این تنش به دگرذیسی می‌رسد.

در وضعیت مشروطه، این پویایی به وضوح رخ می‌نماید. واردات آموزه‌های مدرن حقوقی به متن فرهنگی-سیاسی ایران، نمایانگر انتقال فرم‌های سمبلیک از چشم‌اندازی به

چشم‌انداز دیگر بود؛ انتقالی که نه تقلیدی ساده، بلکه فرایند پیچیده بازتنظیم روابط معنایی میان فرم‌ها بود. از این‌رو، فهم حقوق عمومی در مشروطه مستلزم تحلیلی ریخت‌شناسانه است، یعنی روشی که بتواند تکوین مفاهیم را در پیوند درونی میان ساحت ادراک، حافظه تاریخی و نهادهای حقانیت‌ساز بنمایاند.

۱,۲. اندیشه پیچیده مورن: بازگشتی بودن، خود-سازمان‌یابی و نظم-

بی‌نظمی

در برابر گرایش‌های تحلیل خطی و تقلیل‌گرا، ادگار مورن با تدوین اندیشه پیچیده مدعی چندین اصل است که برای فهم هر سامانه تاریخی-اجتماعی حیاتی‌اند. نخست، اصل بازگشتی یا تأثیر قهقرایی^۱: در نظام‌های پیچیده، محصولات یک فرایند می‌توانند هم علت و هم معلول همان فرایند باشند؛ یعنی تولید معنا و ساختار در یک حلقه بازخوردی صورت می‌گیرد و چیزهای تازه به واسطه تراکنش دایمی اجزا و کل پدید می‌آیند (مورن، سیورانا و دومینگو مورنا، ۱۳۸۸: ۳۸). این دیدگاه برای تبیین مشروطه کلیدی است، زیرا نشان می‌دهد که نهادها، گفتمان‌ها و کنشگران هر یک در تولید هم‌زمان ساختارها و معناها شریک‌اند.

دوم، خود-سازمان‌یابی^۲: سامانه‌های اجتماعی در تعادل مداوم با محیط خود، ساختارهایی می‌سازند که نه از بیرون تحمیل شده و نه کاملاً خودکامند؛ آنها خود را در فرآیند کنش و واکنش بازساخت می‌کنند؛ از این‌رو، تحولات نهادی مشروطه نباید تنها به‌عنوان محصول اراده سیاسی معین خوانده شوند، بلکه باید مکانیزم‌های خود-سازمان‌یابی گفتمان، حقوق و قدرت را که از دل تقابل‌ها و سازوکارها پدید آمده‌اند، تحلیل نمود (مورن، ۱۴۰۰: ۷۵).

سوم، اصل دیالوژیک^۳: مورن تأکید می‌کند که واقعیت‌های پیچیده، نه از حذف تضادها بلکه از تعامل و گفت‌وگو میان عناصری چون نظم و بی‌نظمی، پیوستگی و گسست، خودمختاری و وابستگی ساخته می‌شود. اصل دیالوژیک به ما یادآوری می‌کند که برای درک سازوکارهای جهان انسانی-از جمله حقوق، سیاست یا جامع- باید هم‌زمان حضور

¹ Récursivité

² Auto-Organization

³ Dialogic

نیروهای متقابل را بپذیریم و فرآیندهای پویای میان آنها را دنبال کنیم (مورن، سیورانا و دومینگو موتا، ۱۳۸۸: ۴۱-۴۲). در مشروطه این هم‌زیستی دیده می‌شود؛ از یک سو گرایش به قانون و سنجش حقوقی و از سوی دیگر استمرار آرایش‌های اقتدارگرایانه و سبمل‌های سنتی حقانیت.

چهارم، اصل هولوگرامیک^۱ یا «کل-در-جزء و جزء-در-کل»: معناها و ساختارها به گونه‌ای سازمان‌یافته‌اند که هر بخش بازتابنده‌ی کل و در عین حال متأثر از کل است؛ این اصل امکان تحلیل هم‌زمان سطح متون حقوقی، سطح نهاد و سطح تجربه‌ی اجتماعی را فراهم می‌آورد (مورن، سیورانا و دومینگو موتا، ۱۳۸۸: ۳۷؛ مورن، ۱۴۰۰: ۷۴).

پنجم، اصل مقطعی^۲: یکی از اصول اندیشه پیچیده، ناممکن بودن شناخت کامل است؛ پذیرش ابهام و ناانگیزی، پیش‌شرط مطالعه دقیق تحول‌های حقوقی است. اندیشه پیچیده، تنش مداوم بین خوانات دانایی نکه‌تکه‌نشده، تجزیه نشده، تقلیل‌نا یافته و پذیرش ویژگی ناقص و ناتمام بودن شناخت است (مورن، سیورانا و دومینگو موتا، ۱۳۸۸: ۶۷-۶۸). وقتی این اصول را برای فهم مشروطه بکار می‌گیریم، نتیجه این می‌شود که مشروطه یک سامانه پیچیده حقوقی بود، نظامی که در آن گفت‌وگوها، نهادها و کنشگران در حلقه‌های بازخوردی عمل کردند؛ معناها بازتاب و تعدیل شدند و تثبیت نهادی، فرایندی خود-سازمان‌یافته اما ناقص بود و خواهد بود. این نگاه ما را از تحلیل تقلیل‌گرایانه تاریخی توالی علت و معلول ساده می‌رهاند و امکان مطالعه هم‌زمان چندین لایه علت‌مندی و معنا را فراهم می‌سازد.^۳

^۱ Hologrammatic

^۲ Uncertainty

^۳ به عنوان مثال، در سطح نهادی، تفسیر متغیر از اصل تفکیک قوا در قانون اساسی مشروطه نمونه‌ی بارز منطق پیچیده و بازخوردی است. در اصل سی‌ام متمم قانون اساسی (۱۲۸۶ش/۱۹۰۷م)، «قوای ثلاثه» متمایز و مقید به قانون شناخته می‌شوند، اما در عمل، این تمایز به‌طور بازگشتی توسط کنشگران سیاسی، ساختار سلطنت و گفت‌وگو مشروعی بازتولید و بازتفسیر می‌گردد. به‌عنوان نمونه، پس از فرمان مشروطیت، شاه همچنان خود را «منشأ قانون» می‌دانست، در حالی که مجلس در گفت‌وگو تازگی مشروعی، خود را «مظهر اراده‌ی ملت» معرفی کرد. هر دو نهاد از دل قانون برآمدند و در عین حال با تفسیر خود از قانون، آن را بازآفرینی کردند. بدین‌سان، محصول گفت‌وگو مشروطه (قانون) به‌صورت بازگشتی علت‌تکوین ساختارهای تازه‌ی قدرت و معنا شد — همان سازوکاری که مورن آن را «حلقه‌ی بازخوردی تولید معنا» می‌نامد. در این فرآیند، شکل‌گیری نهادهایی چون هیئت نظارت علما بر قوانین مجلس (مطابق اصل دوم متمم) نیز نمود خود-سازمان‌یابی نظام حقوقی است: سازوکاری که از دل تنش میان فقه سنتی و قانون مدرن پدید آمد، بدون آنکه صرفاً از اراده‌ی فردی یا طراحی از بالا ناشی شود. این نهاد هم‌زمان نظم و بی‌نظمی را در خود جمع داشت: کوششی برای نظم‌بخشی شرعی به قانونگذاری مدرن، و در عین حال، گشودگی به بحران‌های مشروعی در هر مصوبه‌ای که از تفسیر فقهی می‌گریخت. از منظر اصل هولوگرامیک،

۱,۳. ناهم‌زمانی تاریخی و باز ترکیب مفاهیم

مفهوم ناهم‌زمانی^۱ در سنت نظری بلوخ و کوزلک نامی است بر وضعیتی که در آن لایه‌ها و افق‌های ناهم‌سنخ تاریخی در یک اکنون واحد در کنار هم می‌نشینند و تنش و تضاد میان زمان‌های متفاوت را در درون یک میدان اجتماعی عینیت می‌بخشند. در قرائتی که این جا با اتکا به کاسیرر و مورن پیش کشیده می‌شود، ناهم‌زمانی دیگر صرفاً توصیفی پدیدارشناسانه از هم‌زیستی زمان‌ها نیست، بلکه به‌منزله بُعدی ساختاری از خود پیچیدگی سمبلیک-اجتماعی فهمیده می‌شود؛ به این معنا که همین ناهم‌زمانی است که امکان دگر دیسی، باز ترکیب ریخت‌شناسانه و بر ساخت صورت‌بندی‌های نو را در جهان سمبلیک فراهم می‌آورد (Bloch, 1991: 95-96).

در بستر مشروطه، فرم تنیدگی فرم‌های سمبلیک مدرن با پیکره‌ای حقوقی-سیاسی که هنوز از گزاره‌ها و سمبل‌های پیشامدرن تغذیه می‌کرد، وضعیت ناهم‌زمانی ساختاری را پدید آورد. وضعیتی که در آن مفاهیم مدرن در متن معناهای پیشین ترجمه و تفسیر شدند، و این ترجمه‌ها در حلقه‌های بازخوردی گفتمانی و نهادی باز تولید یا دگرگون شدند. باز ترکیب مفهومی فرایندی است که در این میدان ناهم‌زمان رخ می‌دهد؛ یعنی ترکیب معانی کهن و جدید، جابه‌جایی اولویت‌ها و ایجاد صورت‌های هیبرید معنی که نه صرفاً انتزاعی‌اند و نه صرفاً متصلب.

سه نسبت برجسته را می‌توان در این فرایند ناهم‌زمان باز ترکیب مفهومی تشخیص داد. نخست، ترجمه سمبلیک: هر بار که یک فرم سمبلیک مدرن به یک بافت تاریخی-فرهنگی دیگر وارد می‌شود، این ورود از کانال عملیاتی ترجمه‌ای می‌گذرد که در آن معناها گزینش، تصریف، حذف یا تولید می‌شوند و فرم سمبلیک تازه‌ای می‌سازند؛ این جابه‌جایی‌ها خود موضوع یک تحلیل ریخت‌شناسانه‌اند که رد ترکیب لایه‌های زمانی نامعاصر را در صورت‌های گفتمانی و نهادی پی می‌گیرد.

دوم، باز خورد معناها: معناهای برساخته‌شده در این ترجمه‌های سمبلیک، در کنش‌های اجتماعی جاری - در متن‌ها، گفتارها و رویه‌ها - دوباره به میدان بازمی‌گردند و در مدارهای

هر ماده‌ی قانونی در متمدن بازتابدهی کل وضعیت مشروعیت بود که در آن، «ملت»، «شریعت»، و «سلطنت» به صورت سمبلیک در یک کل پیچیده و متعارض همزیست شدند — کلی که هیچ جزء‌ی را نمی‌توان بدون ارجاع به افق معنایی کل درک کرد.

¹ Ungleichzeitigkeit (non-contemporaneity)

بازگشتی تفسیر و عمل، خود به شرط تولید معناهای تازه بدل می‌شوند؛ بدین‌سان اصل بازگشتی و خودارجاع پیچیدگی به قلب فرایند تاریخی معنا وارد می‌شود.

سوم، الگوی پیچیدگی حقوق عمومی در مشروطه: باز ترکیب مفهومی در میدان ناهم‌زمان نه به یک تثبیت نهادی نهایی، بلکه به پدید آمدن آرایشی چندسطحی و چندمرکزی از قواعد و نهادها می‌انجامد که در آن لایه‌های متعارض حقانیت، صورت‌بندی‌های موازی اقتدار و زبان‌های حقوقی ناهم‌سنخ به‌طور هم‌زمان عمل می‌کنند. در این معنا، پیچیدگی حقوق عمومی در مشروطه خود برآیند همین فرایند باز ترکیب است. بدین معنا که حقوق عصری نظم‌ناپایدار و خودارجاع است که در آن هر کوشش برای تثبیت نهایی معیار ساختار بلافاصله در مدارهای تازه‌ای از تفسیر، تعارض و باز آرایشی جذب و بازپیکربندی می‌شود.

پیوند فرم‌های سمبلیک کاسیرری با اصل بازگشتی مورن، این امکان تحلیلی را می‌دهد که دگردیسی حقوق عمومی در مشروطه را نه تنها به‌عنوان حادثه‌ای مفهومی، بلکه به‌عنوان فرایندی ساختاری و سیستماتیک باز نمود. کنیم که در آن معناها تولید می‌شوند، در حلقه بازخوردی قرار می‌گیرند و در میدان ناهم‌زمان باز ترکیب می‌یابند. این ترکیب نظری از ریخت‌شناسی فرهنگی و تحلیل سامانه‌ای، ابزار لازم برای پی‌جویی سه محور تحلیلی مقاله یعنی چندمرکزی شدن حقانیت، سیالیت معانی کلیدی و برساخته شدن الگوی پیچیدگی حقوق عمومی در مشروطه را فراهم می‌آورد و ما را قادر می‌سازد نسبت تاریخی مفاهیم حقوق عمومی در ایران عصر مشروطه را به‌صورتی دقیق، چندبندی و انتقادی بازخوانی کنیم.

۲. چندمرکزی شدن حقانیت: از تک‌قطبی به کثرت‌گرایی سمبلیک

تحول در مفهوم حقانیت در عصر مشروطه را نمی‌توان به‌سادگی به‌عنوان انتقال قدرت از شاه به ملت، یا از سنت به مدرنیته، تقلیل داد (رحیمی، ۱۳۷۸ الف: ۳۴۷-۳۵۵؛ ۱۳۷۸ ب: ۳۸-۵۱). آنچه در سطح عمیق‌تری رخ داد، دگردیسی در «فرم سمبلیک» حقانیت بود؛ یعنی دگرگونی در نحوه تکوین معنا، بازنمایی و توجیه قدرت. این دگردیسی را می‌توان در پیوند با دستگاه نظری کاسیرر و مورن، نوعی چندمرکزی شدن معنایی و ساختاری دانست؛ فرآیندی که در آن، یک فرم سمبلیک یگانه (سلطنت قدسی) جای خود را به مجموعه‌ای از فرم‌های متکثر و در تعامل متقابل داد. این تغییر را نمی‌توان خطی یا تکاملی دانست؛ بلکه

باید آن را در مقام یک فرایند پیچیده، بازگشتی و ناهم‌زمان فهمید که در آن، عناصر کهن و نو درهم تنیده و باز ترکیب شدند.

در چهارچوب اندیشه کاسیرر، حقانیت یک امر حقوقی صرف نیست، بلکه مؤلفه‌ای است که نظام معنایی جامعه را شکل می‌دهد. حقانیت در این معنا، صورت خاصی از بار سمبلیک است که جامعه واقعیت سیاسی خود را از طریق آن ادراک، تبیین و توجیه می‌کند. در نظم تاجاری، بار سمبلیک قدرت اگرچه در پیرامون شخص شاه تمرکز می‌یافت، اما نه به صورت یک مرکز یگانه و قدسی از تبار صفوی، بلکه در مفصل‌بندی لرزان چند منبع ناهم‌زمان حقانیت - از تبار و قبیله تا شریعت و سنت شاهی ایرانی - که موقتاً در پیکر سلطنت به هم گره می‌خورند (Abrahamian, 1974: 3-31; 1979: 381-414). در وضعیت مشروطه، این هم‌نشینی ناهم‌زمان از درون دچار شکاف شد. مفاهیم تازه‌ای چون ملت، قانون و نمایندگی وارد میدان شدند و در کنار تصاویر پیشین سلطنت و دیانت، افق‌های زمانی و شبکه‌های دلالت ناهم‌سرخ را برهم سوار کردند. از این رو، تحول حقانیت در عصر مشروطه بیش از آنکه به منزله جایگزینی یک مرکز پیشین با مرکزی نو قابل تصور باشد، در سطح تکثر و تراحم فرم‌های معنابخش حقانیت و هم‌زیستی زمان‌های سیاسی متفاوت در یک اکنون تاریخی قابل پیگیری است (Bocin, 1977: 22).

۲.۱. ساختار تک‌قطبی حقانیت پیش از مشروطه

در ایران پیشامشروطه، صورت‌بندی حقانیت سیاسی گراشی آشکار به یک هندسه تک‌قطبی داشت که محور اصلی آن سلطنت بود و لایه‌های متکثر با، سنت شاهی و ارجاعات دینی در آن به زبانی واحد از اقتدار ترجمه و متمرکز می‌شدند (حسینی، ۱۳۹۹: ۶۳؛ طباطبائی، ۱۳۹۸: ۲۸۹؛ آجودانی، ۱۳۹۹: ۳۷). در این چهارچوب، شاه صورت‌بندی سمبلیک نظم کیهانی و حامل نوعی فره یا حقانیت فراطبیعی تلقی می‌شد؛ امری که از جهان‌بینی ایران باستان تا اوج‌گیری صفویه، با شدت‌های متفاوت استمرار یافت (کناوت، ۱۳۵۵، ۱۶-۱۴؛ محمودی بختیاری، ۱۳۸۶: ۹-۱۰). اما از نگاه ریخت‌شناسی تاریخی، دوره قاجار لحظه یک دگردیسی است. قداست سلطنت فرسوده می‌شود، صورت سمبلیک آن عرفی‌تر می‌گردد، و نهاد روحانیت - که در صفویه بخشی از کل قدسی بود - به تدریج به بازیگری مستقل و مشروعیت‌ساز بدل می‌شود (رجبی‌دوانی، ۱۳۹۳: ۹۱-۱۱۲؛ میرسجادی، ۱۳۸۴: ۳۹-۳۸). در این جا با یک فرایند دگردیسی ریختی مواجهیم. بدین معنا که، ساختاری

که در سطح ظاهر تثبیت شده است، در عمق، خود را از نو سازمان می‌دهد. هر چند که کارکرد سمبلیک آن تهی‌تر شده و وزن حقانیت به سوی مرجعیت دینی جابه‌جا می‌شود، شاه همچنان، حقانیت خود را از درون زبان دینی و عرفانی تغذیه می‌کرد؛ زبانی که در آن ساجدان سایه خدا و سلطنت تالی نیوت و امامت یا پادشاه منصوب از جانب امام علیه السلام تلقی می‌شد (مستشارالدوله، ۱۳۹۸: ج ۴، ۱۷۳؛ سریزدی، ۱۳۹۸: ج ۴، ۲۴۶؛ دماوندی، ۱۳۹۸: ج ۲، ۵۴).

در افق کاسپرری، این یعنی انتقال از یک کلیت سمبلیک هم‌بسته به ساختاری که در آن افق‌های معنایی نام‌برگزن هم‌زیست می‌شوند. فرم سلطنت قدسی همچنان حضور دارد، اما دیگر تنها منبع تولید معنا نیست. این فرم در کنار فرم فقهی حقانیت قرار می‌گیرد و نسبت نیرو میان آن‌ها تغییر می‌کند. بدین ترتیب، پیش از مشروطه با نظامی روبه‌رو هستیم که ظاهر آن تک‌قطبی است، اما در باطن، لایه‌های زیرین، منطق پیچیدگی و هم‌زیستی نامتقارن دو فرم سمبلیک - سلطنت و روحانیت - جریان دارد (زردانی، ۱۴۰۱: ۱۱۵-۱۱۸). اما هنوز در این وضعیت، حقانیت نه حاصل قرارداد اجتماعی و نه برآمده از عقل جمعی، بلکه نوعی بازتاب کیهان‌شناختی قدرت بود. شاه، همچون مرکز دایره‌ای بود که تمام نیروهای دیگر حول او می‌چرخیدند و معنا می‌یافتند. هرگونه قدرت دیگر، آنها در نسبت با او و به واسطه او معنا داشت. به تعبیر فلسفه فرم‌های سمبلیک، این ساختار سیاسی تجسم فرم اسطوره‌ای حقانیت بود. در این فرم معنا از مرکز واحدی ساطع می‌شود و هیچ مرز روشنی میان واتعیّت و سمبل، میان قانون و تقدس وجود ندارد. قانون، به معنای مدرن آن، وجود نداشت. عدل شاهانه بر اساس خواست پادشاه تعریف می‌شد. عدالت، چنان‌که در اسطوره‌ها بازنمایی می‌شود، یک نظم قراردادی نبود، یک هماهنگی کیهانی بود. از این رو، قدرت سیاسی، معرفت‌بینی و نظم اخلاقی در یک فرم کل‌گرایانه بهم آمیخته بودند. چنین نظامی در زبان مورن، یک نظام بسته است که خود را از محیط جدا می‌کند، بر بازتولید نظم درونی تمرکز دارد و تغییر را به مثابه تهدید تلقی می‌کند.

۲.۲. گسست مشروطه: ظهور منابع رقیب حقانیت

مشروطه این نظم سمبلیک را دچار گسست کرد. این گسست، همان‌گونه که کاسپرر در مورد تحولات فرهنگی مدرن می‌گوید، هم تغییر محتوا و هم تغییر در ساختار معنا بود.

در وضعیت مشروطه، مفهوم جدیدی از حقانیت سربرآورد که دیگر بر شخص شاه متمرکز نبود، بلکه در مفاهیمی چون ملت، قانون و نمایندگی تجسد می‌یافت (نیک‌پی، ۱۳۹۹: ۱۹۷). ورود مفهوم ملت به گفتمان سیاسی ایران را باید نقطه عطفی در ریخت‌گشایی حقانیت سیاسی دانست. ملت در این دوره بیش از آنکه بر یک جمعیت طبیعی یا یک قومیت تاریخی دلالت داشت باشد، بر نوعی منبع سمبولیک حقانیت دلالت داشت. جایگاهی که در نظم قدیم به نهادهای قدسی یا شخص شاه تعلق می‌گرفت، اکنون توسط ملت تصرف می‌شود. این جابه‌جایی در سطح صورت‌بندی حقانیت را می‌توان -در معنای کاسیرری- گذار از فرم اسطوره‌ای به فرم عقلانی دانست. ملت، برخلاف شاه، شخص قدسی یا حامل فرّه نبود. ملت مفهومی انتزاعی و جمعی بود که وجودش را در زبان، در قواعد، و در ساختار قانون‌گذاری می‌یافت.

در گفتار مشروطه‌خواهان، ملت از یک سو نشانه ظهور اراده عمومی و منبع تازه قانون‌گذاری بود و از سوی دیگر همچنان رسوبات جماعت دینی امت را با خود حمل می‌کرد. چنین خوانشی نشان می‌دهد که ملت در مشروطه، محصول یک جوهر ثابت تاریخی نبود، پیامد یک دگرریختی سمبولیک بود که حقانیت سیاسی را از فرد قدسی به جمع انتزاعی انتقال داد و از این طریق، نوآیین‌ترین چرخش در تاریخ حقوق عمومی ایران را ممکن ساخت (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۲۶۴-۲۷۸، ۲۸۸-۲۹۰؛ شیرازی، ۱۳۹۵: ۱۳۷-۱۳۹).

در کنار ملت، قانون نیز به‌مثابه یک فرم سمبولیک جدید سربرآورد. قانون سمبل یک تقدس نوین بود. در فقدان شاه قدسی، قانون به‌مثابه تجسد عقل، همان کارکرد قدسی پیشین را در نظم جدید برعهده گرفت. این جابه‌جایی، از منظر ریخت‌شناختی، نوعی جایگزینی اسطوره‌ای بود. یعنی ظهور این منابع جدید حقانیت، به معنای حذف کامل فرم‌های پیشین نبود. برعکس، ساختار حقانیت در دوران مشروطه به‌شکلی دورگه و بازگشتی باقی ماند (فرمانفرم‌نایان، ۱۳۹۱: ۲۷۰).

از این منظر، مشروطه لحظه گذار از استبداد به قانون نبود. مشروطه لحظه فروپاشی فرم سمبولیک واحد حقانیت بود. نظام معنایی پیشین، که در آن همه چیز از شاه آغاز می‌شد و به او بازمی‌گشت، فروپاشید و در مواجهه با مفاهیم مدرن متکثر شد اما هرگز نابود نشد. به تعبیر مورن، این لحظه، لحظه یک رویداد، لحظه ایستادن در آستانه یک دگردیسی است؛ یعنی

لحظه‌ای که فروپاشی نظم قدیم، امکان خودسازمان‌یابی نظم‌ی تازه را فراهم می‌کند (مورن، ۱۳۹۴: ۲۷۰-۲۶۷؛ ۱۳۹۶: ۱۸۱).

۲.۳. حقانیت چندمرکزی: تنش و تداخل

چندمرکزی‌شدن حقانیت در مشروطه به معنای تثبیت کثرت‌گرایی نبود، بلکه به معنای فرآیندی بازگشتی و دائماً ناپایدار بود. اصل بازگشتی در اندیشه مورن به این معناست که محصول یک فرایند، خود به عنصری تبدیل می‌شود که آن فرایند را بازتولید و بازتعریف می‌کند (مورن، ۱۴۰۰: ۷۵؛ مورن، سیورانا و دومینگواموتا، ۱۳۸۸: ۳۸-۳۹). در وضعیت مشروطه، ملت را چنین عنصری می‌توان دید. ملت به‌عنوان منبع جدید حقانیت، نه فقط مولود گفتمان مشروطه، که عنصر فعال بازتولید حقانیت آن نیز بود. به سخن کوتاه، ملت، هم خالق حقانیت بود و هم مخلوق آن؛ زیرا معنای ملت تنها در نسبت با قانون، مجلس و روحانیت شکل می‌گرفت و در هر بازگشت، این معنای تغییر می‌کردند.

ساختار حقانیت، همچون سامانه‌ای پیچیده، دائماً در حال بازتنظیم میان نیروهای متعارض بود. از یک‌سو، میراث سلطنتی همچنان در فرهنگ سیاسی حضور داشت. تصویر پدرسالارانه شاه، زبان رعیت‌گرایی و سنت اطاعت، هنوز در ناخودآگاه جمعی زنده بود. از سوی دیگر، گفتمان مشروطه با تأکید بر قانون و ملت، کوشید شکل جدیدی از اقتدار عقلانی و قراردادی را تثبیت کند. این دو سطح، نه به‌صورت خطی جایگزین یکدیگر شدند و نه به‌صورت کامل در هم ادغام؛ بلکه در نوعی تنش پایدار و بازگشتی با هم زیستند.

در این چرخه بازگشتی، حقانیت دینی نیز نقشی دوگانه داشت. روحانیت در مشروطه نه صرفاً مخالف یا موافق، بلکه یکی از قطب‌های شکل‌دهنده حقانیت بود. از یک‌سو، فقیهان مشروطه‌خواه مانند نائینی کوشیدند تا با بازتفسیر مفاهیم فقهی، گفتمان قانون‌گرایی را درون سنت دینی جا دهند؛ از سوی دیگر، مخالفانی چون شیخ فضل‌الله نوری با ابداع مفهومی مشروطه‌مشروع نشان دادند که حتی در مقاومت با مدرنیته نیز نوعی بازترکیب مفهومی در حال وقوع است. بدین‌سان، حقانیت دینی صرفاً مانع مدرن‌شدن نبود، بلکه خود در فرآیند دگرذیسی از اقتدار مطلق به یکی از کانون‌های حقانیت در شبکه‌ای چندمرکز قرار داشت (آدمیت، ۱۳۴۰: ۲۴۵-۲۴۷؛ آفاری، ۱۳۸۵: ۱۴۱-۱۴۴؛ براون، ۱۳۷۶: ۱۲۸؛ کرمانی، ۱۳۵۷: ۱۹۰-۱۸۳).

در اینجا می‌توان گفت که ساختار حقانیت در عصر مشروطه خودسازمان‌یاب بود؛ یعنی بدون مرکز مطلق، اما با تعامل مستمر میان نیروهای گوناگون. حقانیت از بالا تحمیل نمی‌شد، اما از پایین نیز به صورت کامل ساخته نمی‌شد. حقانیت در میدان گفت‌وگوی سمبل‌ها شکل می‌گرفت. از منظر فلسفه فرم‌های سمبلیک، این میدان همان جایی است که فرم‌های معنایی، بخش قانون به مثابه زبان عقل، دین به مثابه زبان معنا و سلطنت به مثابه زبان حافظه تاریخی با یکدیگر وارد برخورد می‌شوند. تعامل این زبان‌ها، همان چیزی است که مورن آن را اصل دیالوژیک^۱ یا هم‌زیستی عناصر متضاد در دل یک کل پیچیده می‌نامد. به همین دلیل، در وضعیت مشروطه، نه می‌توان از گسست کامل سخن گفت و نه از تداوم محض. هر لحظه از این فرایند، ترکیبی از گسست و تداوم بود که کاسیرر از آن به تبدیل فرم یاد می‌کند. فرم حقانیت سلطنتی بجای آنکه از میان رود، به شکلی دیگر درون زبان قانون و ملت بازتولید شد. ملت، در جایگاه شاه نشسته، اما همچون او، منبع معنا نشد؛ قانون جای وحی را گرفت، اما همچنان نیازمند تقدس بود و مجلس جای دیوان شاهی را گرفت، اما همچنان در ساختار اقتدار عمودی گرفتار ماند.

از این منظر، مشروطه را می‌توان نه گذار از سنت به مدرنیته، بلکه گذار از مرکزیت به شبکه دانست. حقانیت دیگر از نقطه‌ای واحد سرچشمه نمی‌گیرد. حقانیت از درون شبکه‌ای از نیروها، نهادها و گفتمان‌ها تولید می‌شد. این شبکه، همانند نظام‌های پیچیده‌ای که مورن توصیف می‌کند، در عین تمایل به نظم، ناگزیر از زیستن با بی‌نظمی است؛ زیرا هر مرکز جدید، با پدیدار شدن مراکز دیگر، حقانیتش را از دست می‌دهد و باید خود را بازتعریف کند (مورن، ۱۳۹۴: ۲۵۶-۲۵۹).

در نتیجه، چندمرکزی‌شدن حقانیت در مشروطه را باید به مثابه لحظه‌ای از پیچیدگی تاریخی و سمبلیک فهمید که در آن جامعه ایرانی، برای نخستین بار، خود را نه در تصویر واحد شاه، بلکه در آینه‌های متکثر ملت، قانون، دین و نهادهای مدرن بازمی‌بیند. البته چندمرکزی‌شدن حقانیت در عصر مشروطه نشانه تکامل خطی از استبداد به قانون نیست، بلکه برآیند یک دگرگونی ریخت‌شناسانه در نظم سمبلیک قدرت است. این لحظه، شاید آغاز حکومت مبتنی بر قانون در ایران باشد، اما به هیچ وجه پایان استبداد نیست (رحیمی،

¹ The Dialogical Principle

۱۳۷۸ الف: ۴۷). قانون همچون هر فرم سمبلیک دیگر، زاده بازی بی‌پایان تثبیت موقت نشانه‌ها و بازگشت‌های مکرر تاریخ است.

۳. وضعیت مشروطه به مثابه میدان نزاع مفهومی: سیالیت مفاهیم کلیدی

با مسیر طی شده تا اینجا، مشروطه در ایران را می‌توان صحنه ظهور نوعی گفتمان در حال دگرگونی دانست که در آن، مفاهیم مدرن حقوق عمومی - چون قانون، ملت، آزادی و حاکمیت - نه به صورت خالص، بلکه در تماس با لایه‌های پیشامدرن معنا وارد میدان سیاسی شدند. در چنین وضعیتی، زبان حقوق عمومی به عرصه‌ای از ترجمه، تداخل و بازتفسیر بدل شد. (فرمانفرمائیان، ۱۳۹۱: ۲۷۰؛ راسخ، ۱۳۹۱: ۱۳-۱۴؛ سلطانی، ۱۴۰۰ الف: ۲۵۷). اگر از منظر کاربرد بنگریم، این وضعیت در حقیقت نشانه جابجایی فرم‌های سمبلیک است که در آن مفاهیم تازه، در تماس با نظم معنایی پیشین، معناهای دوگانه و سیال پیدا می‌کنند. از منظر مورن، این پویایی را باید در آیند پیچیدگی مفهومی دانست؛ یعنی لحظه‌ای که نظم و بی‌نظمی، قطعیت و ابهام، در ساختار زبان سیاسی همزیستی می‌کنند.

در این معنا، سیالیت مفاهیم بیش از آنکه نشانه فقدان نظریه یا ناتوانی تاریخی باشد، نمود یک ناهم‌زمانی خلاق است. دوره‌ای که در آن، مفاهیم هنوز از پیوندهای کهن خود جدا نشده و در عین حال، در پی یافتن روابط تازه‌اند. بنابراین، وضعیت مشروطه را می‌توان به مثابه میدان نزاع مفهومی تحلیل کرد که در آن هر واژه حقوق عمومی حامل چندین سطح از دلالت است و معنای آن در کشاکش گفتمان‌های دینی، عرفی، فلسفی و سیاسی شکل می‌گیرد. بنابراین، برخلاف آنچه برخی پنداشته‌اند، مفاهیم حقوق عمره‌ی فاقد آن ماهیت ثابت و مستقری هستند که تنها باید آنها را یا انتخاب یا کشف کرد (سلطانی، ۱۴۰۰ ب، ۱۶۷-۱۹۵، مرادخانی، ۱۴۰۲: ۶۴۹).

در تحلیل این سیالیت، سه مفهوم محوری قانون، ملت، و حاکمیت مورد توجه قرار می‌گیرد. هر یک از این مفاهیم در عصر مشروطه، به جای آنکه در قالب واحدی تثبیت شوند، در میانه نزاع‌های زبانی و سمبلیک شکل گرفتند و بارها بازتعریف شدند. بهمین دلیل، مشروطه را باید نه تنها رخدادی سیاسی، بلکه رخدادی در زبان دانست؛ رخدادی که در آن، کلمات از جای خود کنده شدند و در نظم تازه‌ای از معنا قرار گرفتند.

۳,۱. قانون: از فرمان به فرم

مفهوم قانون در بطن گفتمان مشروطه، شاید بنیادی‌ترین عرصه دگرگونی بود. پیش از مشروطه، قانون در ادبیات فارسی و فقهی، عمدتاً به معنای قاعده طبیعی یا دینی بکار می‌رفت؛ نظم‌ی ازلی و الهی که انسان تنها مفسر آن است، نه واضع آن. در فرهنگ سلطنتی، قانون با فرمان شاه یکی بود؛ یعنی منبع قانون، اراده شخصی و متفاوتی پادشاه بود. اما در گفتمان مشروطه، قانون به معنای قاعده عام و عقلانی و تجلی اراده ملت ظاهر شد (ملکم، ۱۳۵۵: ۲؛ رحیمی، ۱۳۴۷: ۶۴-۶۵).

در این گذار، قانون به بیان کاسیرر، از فرم اسطوره‌ای به فرم عقلانی تبدیل می‌شود، یعنی از تجلی قدرت به فرم معنایی نظم. اما این دگرگونی در ایران عصر مشروطه به صورت کامل و خطی رخ نداد. قانون در عین عقلانیت، همچنان حامل تقدس بود. بدین ترتیب، ما با چهره ژانوسی قانونی مواجیم: عقلانی در فرم، قدسی در معنا. در سطح گفتمان، این دوگانگی سبب شد که قانون در میدان معنا شناور باقی بماند. روحانیان مشروطه خواه چون نائینی، قانون را با شریعت ملت هم معنا دانستند و کوشیدند آن را به فقه پیوند دهند. روشنفکران عرفی چون آخوندزاده و طالبوف در مقابل، قانون را محصول اراده عقل جمعی معرفی کردند (طالبوف، ۱۳۵۷: ۱۲۰-۱۲۴؛ آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۴۰-۳۳). این کشاکش دو سطح از معنا را بر هم منطبق کرد: قانون به مثابه تجلی اراده عقلانی و قانون به مثابه تداوم امر مقدس. در نتیجه، قانون در وضعیت مشروطه به به عنوان قاعده‌ای ایستا، بلکه به مثابه فرم سمبلیک سیال عمل کرد و توانست نیروهای متعارض را درون خود جذب کند و از خلال این تضادها خود را بازسازد. هر تفسیر تازه از قانون، بجای حذف دیگری، افزودن لایه‌ای تازه از معنا بود. به همین سبب، مفهوم قانون در ایران هیچ‌گاه در الگوی واحدی منجمد نشد، به نحوی که حتی امروز نیز حامل همان تنش میان فرمان و فرم باقی مانده است (راسخ و بخشی‌زاده، ۱۳۹۷: ۸۵-۱۱۶؛ آدمیت، ۱۳۵۶: ۱۷۰-۱۷۱).

۳,۲. ملت: از جماعت دینی تا سوژه سیاسی

در دوران مشروطه، مفهوم ملت نه صرفاً دچار آشفتگی واژگانی، بلکه درگیر وضعیتی به تمامی پیچیده بود. در زبان پیشامدرن، ملت عمدتاً به معنای دین یا شریعت بکار می‌رفت، حال آن‌که در گفتمان مدرن، ملت نام جمعی از شهروندان است که واجد اراده‌ای مشترک در قلمرو سیاست‌اند. در چشم‌انداز مشروطه، این دو دستگاه معنایی، نه به سادگی جای

یکدیگر را گرفتند و نه در قالب تعریفی واحد ادغام شدند، بلکه در کنار هم و در تنشی پایدار حضور یافتند و به صورت بندی دویاره و چندلایه‌ای از ملت انجامیدند؛ صورتی که در آن ملت می‌توانست هم‌زمان به امت دینی، به سوژه‌ی حاکمیت سیاسی و به جمعیتی دارای کمالات انسانیت دلالت کند، بی‌آن‌که این دلالت‌ها در یک نظم واحد و بی‌تناقض فرو کاسته شود. به بیان کاسیرری، رویداد مشروطه یک دوگانگی سمبلیک پدید آورد که میدان اصلی نزاع معنایی را شکل می‌داد. ملت در این معنا نه مفهومی تثبیت شده، که گره‌گاهی از ترجمه‌ها است؛ ترجمه‌ی امت به ملت، رعیت به شهروند، جماعت دینی به اراده عمومی. این پدیده نمود هم‌زیستی عناصر متضاد در دل یک کل پیچیده است. ملت در ایران مشروطه هم‌زمان مدرن و سنتی، هم تداوم گذشته و هم امکان آینده بود. همین دوگانگی است که باعث شد ملت در گفتمان مشروطه، بجای آنکه یک دال نهایی باشد، به میدان باز دلالت‌ها بدل شود. سستارالدوله، ۱۴۰۰: ۲۳-۲۸؛ آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۹۱-۱۹۲؛ آدمیت و ناطق، ۱۳۹۸: ۷۱؛ طباطبایی، ۱۳۹۸: ۲۷۸-۲۷۹.

سیالیت مفهوم ملت، پیامدهای مهمی در شکل‌گیری حقوق عمومی داشت. نخست، موجب شد که مفهوم حاکمیت ملی، هرگز به صورت کامل از حاکمیت الهی جدا نشود؛ دوم، باعث شد که رابطه میان ملت و قانون مبهم و بازگشتی باقی بماند. ملت منبع قانون است، اما معنای خود را از قانون می‌گیرد؛ ملت خالق حقانیت است، اما حقانیت خود را از سنت دینی و تاریخی می‌گیرد. این چرخه بازگشتی، سبب شد که ملت در ایران مشروطه تثبیت نشود، بلکه در حال شدن باقی بماند؛ مفهومی سیال که هر گه تمان تازه‌ای آن را از نو بازتعریف می‌کند.

۳,۳. حاکمیت: از اقتدار به شبکه

در منازعات مشروطه، گره‌گاه بحث حاکمیت نه صرفاً تقابل شاه و ملت، بلکه تعارض دو صورت بندی حاکمیت شخصی و حاکمیت غیرشخصی بود؛ نزاعی بر سر این که منشأ تصمیم سیاسی را باید در اراده فرد حاکم دید یا در اراده جمعی متجسم در قانون. به تعبیر بلوخ، گویی ایرانیان مشروطه در یک اکنون واحد زندگی نمی‌کردند؛ آنان فقط از بیرون هم‌زمان به نظر می‌رسیدند، حال آن‌که ژرف‌ترین چشم‌اندازهای ذهنی‌شان به زمان‌های سیاسی متفاوتی تعلق داشت. در سطح حقوق عمومی - یا به تعبیر میرزا ابراهیم خان، حقوق بشری- در حالی که گفتمان نوپدید مشروطه، حاکمیت را در هیأت اراده ملت و

صورت‌بندی حقوقی قانون بازتعریف می‌کرد، تصور حاکمیت به‌مثابه تمرکز اراده فردی حاکم همچنان به حیات خود ادامه می‌داد (ابراهیم‌خان، ۲۰۲۱: ۵۳-۵۴؛ کسروی، ۱۳۳۵: ۴؛ تقی‌زاده، ۱۳۳۶: ۱۳-۱۵؛ آجودانی، ۱۳۹۹: ۴۷؛ رحیمی، ۱۳۴۷، ۱۲۱-۱۳۵).

همین ناهم‌زمانی ذهنی در فهم حاکمیت - یعنی فاصله میان «زمان درونی» افق‌های فکری و اکثرین مفهومی مشروطه - سبب شد انتقال حاکمیت به ملت و قانون نه به‌صورت گسستی دفعی، بلکه در قالب هم‌زیستی و تداخل چند الگوی متعارض اراده و حقانیت پیش‌برود. از منظر کاسیرر، این وضعیت نه عبوری ساده از یک فرم اسطوره‌ای سلطنت به فرم عقلانی حکومت، بلکه هم‌نشینی تازه‌ای میان این دو فرم است؛ هم‌نشینی‌ای که در ایران عصر مشروطه، به‌جای دگرذیسی‌ای هم‌زمان و ناهم‌زمان جلوه می‌کند. شاه مشروطه هنوز ظل‌الله بود، اما ظلی که مدار و گستره سایه‌اش را قانون بازتعریف می‌کرد. روحانیت نیز مدعی سهمی از حاکمیت منوی بود و مجلس، در مقام تجسد اراده ملت، دعوی اقتدار سیاسی داشت. بدین‌سان، حاکمیت از یک کانون مفروض واحد به شبکه‌ای از نهادها و گفتمان‌ها انتقال یافت؛ شبکه‌ای که در آن زمان‌های سیاسی نامتجانس و صورت‌های اسطوره‌ای و عقلانی حقانیت، در سطح عمومی و نظری، در کنار هم و در تنش با هم به حیات خود ادامه می‌دادند (نیک‌پی، ۱۳۹۹: ۱۹۷، ۱۳۸۶: ۲۱-۲۳).

چنین وضعیتی را باید به‌منزله یک سامانه‌ی خودسازمان‌یاب نهمید؛ نظمی که هم از دل تنش زاده می‌شود و هم از تنش میان نیروها تغذیه می‌کند. حاکمیت در وضعیت مشروطه دیگر صفت یک شخص نیست، بلکه فرآیند توزیع و بازتوزیم نیروهای حقانیت است. قانون، ملت، دین و سلطنت هر یک بخشی از این شبکه را برعهده دارند؛ هیچ‌یک مطلق و یگانه نیستند، اما هیچ‌یک نیز از صحنه حذف نمی‌شوند. در چنین زمینه‌ای، آنداه آبدستن سناریوهای متضاد است: از غلبه دوباره‌ی نیروهای اسطوره‌ای تا امکان رشد و تعمیق عقلانیت سیاسی.

۴. الگوی پیچیدگی حقوق عمومی در مشروطه

ادامه منطقی این بحث مستلزم ترسیم الگویی نظری است که از دل بررسی مقدماتی فرم‌های سمبلیک و اندیشه پیچیده بیرون آید و حقوق عمومی مشروطه را همچون یک فرم پیچیده بفهمد؛ ساختاری که در دو ساحت سمبلیک و نظام‌مند ایفای نقش می‌کند و تبیین آن تنها با اتکا به ابزارهای معرفت‌شناختی برگرفته از اندیشه کاسیرر و مورن ممکن می‌گردد.

۴.۱. اندیشه سمبلیک به مثابه پیچیدگی مفهومی

ارنست کاسیرر ما را وادار می‌کند که جهان اجتماعی را نه به عنوان مجموعه‌ای از اشیاء که به عنوان میدان‌هایی از معنا بنگریم. سمبل ساز بودن انسان به این معنا نیست که سمبل‌ها صرفاً بر ساخته‌های ایدئولوژیک‌اند، بلکه آنها چهارچوب‌های هستی‌بخشی هستند که تجربه، حافظه و امکان تبیین نظم را فراهم می‌آورند. این نگاه، در تعاملی بارز با مفاهیم مورنی، به چشم‌اندازی از پیچیدگی مفهومی می‌انجامد. همان‌گونه که کاسیرر فرم‌ها را افاق‌های معنادار می‌داند، مورن حلقه‌ها و بازخوردهای درونی محصول/فرایند را می‌افزاید تا نشان دهد چگونه این فرم‌ها در فرایندی دایره‌وار خود را تولید و بازتولید می‌کنند.

از منظر ترکیبی این دو دستگاه، فرم سمبلیک دیگر صرفاً یک ساختار تاریخی ایستا نیست؛ بلکه سامانه‌ای پویاست که میان سمبل‌ها، حافظه‌ها و کنشگران اجتماعی حلقه‌های بازگشتی می‌سازد. بدین ترتیب، پیچیدگی مفهومی ویژگی درون‌ماندگار هر فرم است. هر فرم، چونان میدان معنی، هم حامل ساختارهای گذشته است و هم بستر ظهور معانی نو. در وضعیت مشروطه، این اصل دوگانه واضح‌تر می‌شود. در آنجا، فرم‌های سنتی حقانیت و نظم اجتماعی هم‌زمان با ورود فرم‌های مدرن در حلقه‌هایی از تداخل و بازخورد قرار گرفتند؛ حلقه‌هایی که هم تولیدکننده معنا بودند و هم تولید شده از معنا. بنابراین، اندیشه سمبلیک را نمی‌توان به عنوان مطالعه صرف سمبل‌ها بازفهمید. اندیشه سمبلیک، مطالعه شبکه‌های سمبلیک بازخوردی است که پیچیدگی مفهومی را پدید می‌آورد.

۴.۲. حقوق عمومی به مثابه فرم پیچیده

اگر حقوق عمومی را صرفاً مجموعه‌ای از قواعد و نهادها بخوانیم، خطر فروکاستن تحولات مشروطه بسیار قریب‌الوقوع است. خوانش کاسیرری-مورنی اما بر آن است که حقوق عمومی نوعی «فرم پیچیده» است: بحرانی از سمبل‌ها، گفتمان‌ها، رویه‌ها و نهادها که در میانه یک شبکه بازخوردی سامان می‌یابد. فرم پیچیده حقوق عمومی سه مشخصه بنیادین دارد:

نخست، تلفیق لایه‌ها: حقوق سمبلیک، حقوق نهادی و حقوق عملیاتی^۱ در هم ادغام‌اند؛ هر یک نه صرفاً بازتاب‌دهنده دیگری، که عاملی در بازتولید کل سامانه‌اند.

¹ Praxis

دوم، بازگشتی بودن معنا: قواعد حقوقی محصول گفت‌وگو است و خود در بازخورد با گفت‌وگو باز تولید می‌شوند؛ بدین سان، قانون هم علت است و هم معلول معنا. سوم، ناهم‌زمانی درونی: فرم حقوق عمومی واجد افق‌های زمانی متفاوت است؛ عناصری که از گذشته می‌آیند هم‌زمان با عناصر نو عمل می‌کنند و این هم‌زمانی ناهمگون، ساختار کلی را متحول می‌سازد.

مشروطه، در عمل، این گونه شکل می‌گیرد که «قانون» به‌عنوان سمبل عقلانیت حقوقی، خود حامل آثاری اسطوره‌ای و دینی بود؛ «مجلس» در عین حال که نهاد نمایندگی بود، میدان باز تولید معنا هم بود؛ و «ملت» نه تنها سوژه حقوقی که منبع سمبلیک حقانیتی بود که دائماً تعریف می‌شود. وقتی حقوق عمومی را چنین فهم می‌کنیم، دیگر نمی‌توان پذیرفت که تحولات نهادی مربوطه را تنها با شاخص‌های تثبیت نهادها یا قرارداد اجتماعی بسنجیم، بی‌آنکه به فرایندهای پیچیده و پدیداری^۱ ترجمه‌های سمبلیک و بازخوردهای گفت‌وگویی توجه کنیم.

۴.۳. بازاندیشی در روایت «توسعه حقوق عمومی»

نوشتن روایت توسعه حقوق عمومی با انگاره پیشرفت بر اساس شاخص‌های نهایی تثبیت نهادها یا تطابق با نمونه‌های غربی، مستلزم از دست دادن نکات بومی تولید معناست. تمایز میان «تکامل»^۱، «توسعه»^۲ و «پیشرفت»^۳ در این جا تعیین‌کننده است. فرایندهای حقوقی، پیش از آن که در قالب برنامه‌های توسعه‌ای سامان یابند، غالباً به‌نحوی خودجوش و تکاملی در بسترهای سمبلیک و تاریخی شکل می‌گیرند؛ در حالی که «توسعه» به معنای مدرنیستی و سیاست‌گذاری شده آن، می‌کوشد این تکامل را هدایت یا استاندارد کند. از سوی دیگر، «توسعه» همواره مترادف «پیشرفت» نیست، زیرا ارزش‌داوری درباره پیشرفت مستلزم توافق بر سر معیارهای بهبود و مطلوبیت است (کالینگوود، ۱۴۰۰: ۴۰۴-۴۲۰). بنابراین، سخن گفتن از پیشرفت در میدان چندمعنایی حقوق عمومی در ایران که همواره مورد مناقشه بوده است، ممکن است صرفاً ناشی از یک آشفتگی^۴ فکری باشد (کالینگوود، ۱۴۰۰: ۴۰۷).

¹ Evolution

² Development

³ Progress

⁴ Complication

بر این اساس، بازاندیشی‌ای که این مقاله پیش می‌نهد، در دو جهت حرکت می‌کند: نخست، تغییر در منطق تحلیل از نتیجه‌محور به فرآیند‌محور؛ دوم، پذیرش «پیچیدگی» به مثابه خصیصه ذاتی تحول حقوقی، یعنی درک دگرگونی‌ها به‌عنوان فرایندهایی چندضربانه‌نگی و غیرخطی که میان تکامل، توسعه و پیشرفت همواره تنش و آگرایی وجود دارد.

در محور نخست، به‌جای قضاوت درباره اینکه آیا مشروطه «توسعه حقوق عمومی» را به انجام رساند یا نه، باید به رهیافت‌هایی پرداخت که فرایند «چگونگی» شکل‌گیری معنا را باز می‌یابد. بن‌بدان بنامست که پژوهش باید در متن کنش‌های گفتمانی، ترجمه‌های سمبلیک و عملیات نهادی بماند؛ یعنی فرایندهایی که نتیجه آن‌ها ممکن است تثبیت ناقص یا دورگه باشد، اما به‌مروروی اثرگذار بر ساختار بلندمدت. محور دوم مستلزم آن است که پژوهشگر معیار «کمال مدرزین» را کنار بگذارد و به بررسی چندمعنایی، تداخل و بازگشت‌ها پردازد؛ زیرا همین ویژگی‌ها هستند که پایداری تاریخی مفهومی را توضیح می‌دهند.

بازاندیشی با پیامدهای روش‌شناختی همراه است از روش تک‌سطحی تحلیل نهادها باید گذشت و به رویکرد میان‌رشته‌ای همچون ترکیب تاریخ مفاهیم، تحلیل گفتمان، ریخت‌شناسی فرهنگی و نظریه سامانه‌ها رو آورد. این رویکرد، امکان شناسایی حلقه‌های بازخورد و نقاط گرهی انتقال معنا را فراهم می‌آورد و بدین‌سان نشان می‌دهد که چرا برخی از تغییرات نهادی استمرار یافتند و برخی دیگر در حالت تثبیت یافته ماندند.

نتیجه‌گیری

در پایان این پژوهش، می‌توان گفت که تجربه مشروطه در ایران را نمی‌توان در چهارچوب‌های دوگانه کلاسیک پیشرفت و شکست، یا در روایت‌های تاریخ‌نگارانه تئولوژیک که در جستجوی نقطه آغاز یا لحظه ناکامی‌اند، فهم کرد. مشروطه نه صرفاً «لحظه تأسیس حقوق عمومی» است و نه «نماد ناتوانی در نوسازی حقوقی»، بلکه صورت‌بندی‌ای پیچیده و چندسطحی است که در آن، مفاهیم، فرم‌ها و نظام‌های معنا در فرایندی بازگشتی و ناهم‌زمان، خود را بازآفرینی و بازترکیب می‌کنند. اما از آنجا که این صورت‌بندی بدون درک منطق سامانه‌ای آن پیش نمی‌رود، در این مقاله کوشیدیم که با تلفیق دو دستگانه نظری فلسفه فرم‌های سمبلیک ارنست کاسیرر و اندیشه پیچیدگی ادگار

مورن، از سطح توصیف تاریخی عبور کرده و مشروطه را به مثابه فرم سمبلیک و پیچیده‌ای از دگرذیسی تاریخی حقوق عمومی تحلیل کنیم.

از منظر کاسیرری، حقوق عمومی در مشروطه یک نظام دلالتی بود که در آن واژگان و مفاهیم درگیر فرایند ترجمه، جابجایی و دگرذیسی شدند. مفاهیم مدرن از بافت اروپایی‌شان گسسته و در یک نظام معنایی متفاوت رسوب کردند؛ اما این رسوب فراتر از برچسب‌های تقلید و انکار، تولید معنای دورگه از نسبت میان قانون، قدرت و حقانیت بود. اما در جایی که فلسفه فرم‌های سمبلیک به ما نشان می‌دهد که معنا چگونه شکل می‌گیرد و در نظام‌های فرهنگی بازتولید می‌شود، اندیشه پیچیده مورن، ما را به درک منطقی درونی این فرایندها رهنمون می‌سازد. در این چشم‌انداز، پیچیدگی به معنای آشفتگی نیست، دیالوژی میان نظم و بی‌نظمی است که مورن آن را شرط پویایی هر سامانه می‌داند. حقوق عمومی مشروطه، دقیقاً از یک چنین دیالوژی و تنش میان عقلانیت قانونی و تقدس شریعت، میان اراده عمومی و اقتدار سلفی، میان زبان فقهی و زبان قانون اساسی تغذیه می‌کند. این تنش‌ها نیروی زاینده تحول مفهومی اند.

در نتیجه، مشروطه را باید وضعیتی از ناهم‌زمانی را چندان مرکزی معنا دانست. به تعبیر کوزلک، ناهم‌زمانی افق‌های تاریخی در این دوران به اوج رسید. مفاهیم مدرن در زمان فرهنگی سستی فرود آمدند و میان این دو زمان، تنشی ماناگوار شکل گرفت. اما برخلاف فهم رایج، این ناهم‌زمانی نشانه تأخر یا ناکامی نیست، بلکه وجه ساختاری هر تحول پیچیده است؛ چراکه در هر نظام زنده، افق‌های گذشته در حال بازتفسیرند. وافق‌های آینده در حال پیش‌نگری.

از منظر معرفت‌شناختی، نتیجه این تحلیل عبور از منطق پیشرفت خطی به منطق تحول بازگشتی است. در روایت خطی، تحول تاریخی همواره تابع الگویی از تکامل یا زوال است. در حالی که در روایت بازگشتی، یک بازی دوگانه نامعلوم و ناپایدار میان پیشرفت و پسرفت، میان تمدن و وحشیگری برقرار است. در این الگو، مشروطه نه نقطه عزیمت است و نه پایان، بلکه گره‌گاه بازخوردی است که در آن معانی متکثر حقوقی درهم می‌پیچند. این پیچیدگی، خود شرط زنده بودن اندیشه حقوق عمومی در ایران است، زیرا تنها در پرتو تضادها و بازگشت‌هاست که معناهای حقوقی خود را بازتولید می‌کنند.

بر این اساس، الگوی نظری پیشنهادی این پژوهش - مبتنی بر تلفیق فرم‌های سمبلیک و اندیشه پیچیده - امکان بازتعریف بنیادین مفهوم حقوق عمومی را در چهار محور اساسی فراهم می‌سازد: نخست، حقوق عمومی به‌عنوان یک نظام معنایی چندلایه فهمیده می‌شود که در بستر نشانه‌های فرهنگی و سمبلیک عمل می‌کند. دوم، معنا در این نظام نه از منابع بیرونی به صورت تحمیلی دریافت می‌گردد و نه در قالب‌های درونی ثابت باقی می‌ماند، بلکه در فرایندی پویا از ترجمه، بازخوانی و بازخورد دائماً متحول و بازآفرینی می‌شود. سوم، پیچیدگی ذاتی حقوق عمومی در این پارادایم نه نشانه بحران یا ضعف، بلکه نمودار حیات و پویایی آن تلقی می‌گردد. چهارم، ناهم‌زمانی تاریخی مانعی در مسیر توسعه نیست، بلکه بیانگر این است که هر توسعه‌ای آشفته‌گی و ویرانی قبل را با خویش دارد. این چهارچوب تحلیلی، در کمی پویا و چندبعدی از حقوق عمومی ارائه می‌دهد که قادر است واقعیت‌های پیچیده نظام‌های حقوقی معاصر را در سطوح سمبلیک، نهادی و کارکردی تبیین نماید.

به این ترتیب، خوانش مشروطه به‌منابه الگوی پیچیدگی حقوق عمومی، بجای آنکه در چهارچوب کلاسیک تاریخ حقوق درگیر بماند، آن را به آزمایشگاه سمبلیک حقوق عمومی در ایران مبدل می‌سازد؛ جایی که در آن، مفاهیم از دیار بسته تقلید یا انکار رها می‌شوند و به سطحی از زایش سمبلیک می‌رسند.

همچنین، چنین خوانشی ما را از سقف تقلیل‌گرایی و انتظار یکسان‌سازی، مفاهیم رهانیده و به کار ظریف پیگیری فرایندهای معنا دعوت می‌کند؛ مطالعه‌ای که نه برنده را اعلام کند و نه بازنده را، بلکه ساختارهای زاینده معنا را در پیشنگار تاریخی برمی‌افکند. این رویکرد، بجای آنکه در پی کشف و صدور یک حکم نهایی باشد، یک دستور پژوهشی برای بازاندیشی مداوم و حساس نسبت به شبکه‌های سمبلیک و بازخوردی است که حقوق عمومی را شکل می‌دهند.

در پرتو چنین نگاهی، پرسش از توسعه حقوق عمومی نیز باید از نو طرح شود. توسعه دیگر روندی کمی یا نهادی نیست. توسعه فرایندی کیفی و تفسیری است از توانایی یک فرهنگ برای خلق فرم‌های تازه از معنا در مواجهه با تضادها و بحران‌ها.

در نهایت، تحلیل حاضر بر ضرورت بازتعریف روش‌شناسی پژوهش در اندیشه حقوق عمومی ایران تأکید می‌کند، به نحوی که بجای ارزیابی خطی از تطابق با مدل‌های مفروض، به مطالعه درون‌زای صورت‌های معنا در بستر تاریخی و فرهنگی ایران بینجامد.

مسیر تحلیلی پیشنهادی این پژوهش به چند نتیجه کلیدی منجر می‌شود: نخست، قضاوت‌های ارزشی درباره «موفقیت» یا «شکست» می‌بایست از طریق واکاوی فرآیندهای تولید معنا و ردیابی مکانیسم‌های بازخوردی سنجیده شود، چرا که تثبیت نهادی به‌تنهایی بازتاب کافی از دگرگونی مفهومی محسوب نمی‌گردد. دوم، پژوهش‌های آتی نیازمند حساسیت نسبت به زوایای تاریخی و چندلایگی معنا هستند و مستلزم بررسی همزمان متون، رویه‌ها، آداب اجتماعی در کنار تحلیل نهادی می‌باشند. سوم، نظریه‌های فرم‌های سمبلیک و پیچیدگی نه تنها کارکرد تبیینی داشته، بلکه به‌عنوان ابزاری انتقادی برای بازخوانی تاریخ عمل می‌کنند و امکان درکی ظریف‌تر و کمتر غایت‌مدارانه از مشروطه‌خواهی را فراهم می‌سازند که آثار آن تا به امروز در ساختار حقوق عمومی ایران تداوم یافته است. چهارم، توسعه حفره عمومی فرآیندی یکپارچه و نهادی-تفسیری است که در آن لایه‌های تفسیری در نهادها رسوب می‌یابند و نهادها به نوبه خود افق‌های تفسیری جدید را ممکن یا محدود می‌سازند.

منابع

کتاب‌ها

- آجودانی، لطف‌الله (۱۳۹۹). *روشنفکران ایرانی در عصر مشروطیت*. تهران: نشر اختران.
- آجودانی، ماشاء‌الله (۱۳۸۲). *مشروطه ایرانی*. تهران: نشر اختران.
- آخوندزاده، میرزافتحعلی (۱۳۵۷). *الفبای جدید و مکتوبات*. تبریز: نشر احیاء.
- آدمیت، فریدون و ناطق، هما (۱۳۹۸). *افکار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار*. تهران: نشر آگاه.
- آفاری، زانت (۱۳۸۵). *انقلاب مشروطیت ایران*. ترجمه: رضا رضایی. تهران: بیستون.
- براون، ادوارد گرانویل (۱۳۷۶). *انقلاب مشروطیت ایران*. ترجمه: مهری قزوینی، تهران: نشر کویر، چاپ اول.
- نقی‌زاده، حسن (۱۳۳۶). *زمینه انقلاب مشروطیت ایران: سه خطابه*. تهران: نشر گام.
- راسخ، محمد (۱۳۹۴). *درسگفتارهای فلسفه حق و فلسفه حقوق عمومی*. تهران: نشر خانه اندیشمندان علوم انسانی.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۵۷ الف). *قانون اساسی و اصول دموکراسی*. تهران: نشر امیرکبیر.

- رهبری، مهدی (۱۳۸۷). *مشروطه ناکام: تأملی در رویارویی ایرانیان با چهره ژانوسی تجدید*. تهران: نشر کویر.
- شیرازی، اصغر (۱۳۹۵). *ایرانیت، ملیت، قومیت*. تهران: نشر جهان کتاب.
- شریعتی، علی (۱۳۸۴). *ما و اقبال مجموعه آثار (۵)*. تهران: نشر موسسه بنیاد فرهنگی علی شریعتی.
- طالبوف، عبدالرحیم (۱۳۵۷). *آزادی و سیاست*. تهران: نشر سحر.
- طاطبائیان، جواد (۱۳۹۸). *ملت، دولت و حکومت قانون؛ جستار در بیان نص و سنت*. تهران: نشر مینوی خرد.
- فرمانفر مائیان، ابوالبشر (۱۳۹۱). *ریشه‌های تاریخی و حقوقی انقلاب اسلامی ایران*. تهران: نشر تالیا.
- کالینگود، آر جی (۱۳۰۰). *مفهوم کلی تاریخ*. ترجمه: علی اکبر مهدیان، تهران: نشر اختران.
- کسروی، احمد (۱۳۰۳). *تاریخ شروطیت ایران*. تهران: نشر امیر کبیر.
- کسروی، احمد (۱۳۳۵). *مشروطیت بهترین شکل حکومت و آخرین نتیجه اندیشه نژاد آدمی است*. تهران: نشر شرکت سهامی چاپک.
- مستشارالدوله تبریزی، میرزایوسف خان (۱۴۰۰). *یاد کلمه*. تهران: نشر اندیشه آیدا.
- ملکم خان، میرزا (۱۳۵۵). *قانون*. به کوشش هما ناطق. تهران: نشر امیر کبیر.
- مورن، ادگار؛ سیورانا، امیلیو روژه و دومینگو مورنا، ژاؤل (۱۳۰۸). *آموزشی برای دوران جهانی: اندیشه پیچیده، روش آموختن در خطا و بی‌یقینی انسان*. ترجمه: عباس باقری. تهران: نشر علم.
- مورن، ادگار (۱۳۹۴). *هویت انسانی؛ انسانیت انسانیت*. ترجمه: امیر نیکبایی و فائزه محمدی. تهران: نشر نگاه معاصر.
- مورن، ادگار (۱۳۹۶). *اخلاق*. ترجمه: امیر نیکبایی. تهران: نشر نگاه معاصر.
- مورن، ادگار (۱۴۰۰). *ایده‌ها؛ زیست‌گاه، زندگی، آداب و سازمان*. ترجمه: امیر نیکبایی. بی‌جا: نشر مجازی در <https://t.me/Anikpey>.
- نیکبایی، امیر (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی حقوق عمومی؛ درسگفتارهای دانشکده حقوق*. تهران: دانشگاه شهیدبهشتی.
- نیکبایی، امیر (۱۳۹۹). *مدررتبه، سیاست و سکولاریزاسیون؛ ریشه‌های انقلابی به نام دین*. تهران: نشر نگاه معاصر.
- یزدانی، سهراب (۱۴۰۱). *کسروی و تاریخ مشروطه ایران*. تهران: نشر نی.

مقاله‌ها

- ابراهیم‌خان الحسینی، میرزا (۱۳۳۱). «حقوق بشری (اساس سیاست مملکت)». در *دو رساله حقوق بشر از عصر مشروطیت: حقوق بشری (اساس سیاست مملکت) - بیان‌نامه حقوق بشر*. به کوشش علی اصغر حقدار. نشر باشگاه ادبیات. ۱۴۶-۲۴.

- تبریزی، نظام العلما (۱۳۹۸). «تحفه خاقانیه». در **سیاست‌نامه‌های قاجاری؛ سی و یک اندرزنامه سیاسی عصر قاجار**. تصحیح و تحشیه: غلامحسین زرگری‌نژاد. ج ۴. ۱۶۵-۲۴۰.
- راسخ، محمد (۱۳۹۱). «مقدمه» **مبانی حقوق عمومی**، تألیف مارتین لاگین، تهران: نشر نی. ۱۱-۲۷.
- راسخ، محمد (۱۳۹۳). «نمی‌توان از زوال اندیشه حقوقی در ایران سخن گفت». *مهرنامه*. ۳۷(۵). ۱۷۶-۱۷۸.
- راسخ، محمد و بخشی‌زاده، فاطمه (۱۳۹۷). «شرح‌گرایان و قانون در عصر انقلاب مشروطه ایران». *مجله حقوقی دادگستری*. ۱۳۹۷. ۸۲(۱۰۱). ۸۵-۱۱۶.
- رجبی دوائی، محمدحسین (۱۳۹۳). نقش نهاد مرجعیت و روحانیت شیعه در برابر تهدیدات سخت و نرم دشمنان از صنفویه تا انقلاب مشروطه. *سیاست دفاعی*، ۲۲(۸۸): ۹۱-۱۱۴.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۷۸ الف). «نگاهی دیگر به مشروطیت: نقد کتاب سنت و مدرنیسم». بخارا. ۲(۵): ۳۴۷-۳۵۵.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۷۸ ب). «مشروطیتی که بود نقدی بر کتاب مشروطه ای که نبود». *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*. ۱۳(۱۴۳ و ۱۴۴): ۳۸-۵۱.
- دماوندی، محمد حسین نصر الله (۱۳۹۸). «تحفه الناصریه فی معرفه الالهیه». در **سیاست‌نامه‌های قاجاری؛ سی و یک اندرزنامه سیاسی عصر قاجار** تصحیح و تحشیه: غلامحسین زرگری‌نژاد. ج ۲. ۳۵-۷۹.
- حسینی، عطاء الله (۱۳۹۹). «تفکر محافظه‌کارانه عصر ناصری» در **اندیشه سیاسی و اجتماعی در ایران معاصر**. به کوشش: غلامحسین زرگری‌نژاد. تهران: نشر نگارستان اندیشه. ۶۳-۷۷.
- سربزدی، قاضی محمد بن جعفر (۱۳۹۸). «رساله در وجوب دعای شاه». در **سیاست‌نامه‌های قاجاری؛ سی و یک اندرزنامه سیاسی عصر قاجار**. تصحیح و تحشیه: غلامحسین زرگری‌نژاد. ج ۴. ۲۶۵-۲۴۱.
- سلطانی، ناصر (۱۴۰۰ الف). «فقدان درک تاریخی از قانون اساسی: بررسی مفهوم قانون اساسی در پاسخ ناصر کاتوزیان به مصطفی رحیمی». *سیاست‌نامه*، ۶(۱۸): ۲۴۴-۲۶۱.
- سلطانی، ناصر (۱۴۰۰ ب). «درک رماتیک از قانون اساسی: ناصر کاتوزیان و مفهوم قانون اساسی در پیش‌نویس هیأت حقوقدانان در ۱۳۵۸». *سیاست‌نامه*، ۶(۱۷): ۱۶۷-۱۹۵.
- عراقی، عزت‌الله (۱۳۹۳). «نظام حقوقی ما فرزند نهضت مشروطیت است». *ماه‌نامه فرهنگ و اندیشه*. ۳۷(۵)، ص ۱۶۲-۱۶۵.
- فردید، احمد (۱۳۸۴). «مشروطیت دفع فاسد به افسد بود». *زمانه*. ۴(۳۵): ۳۷-۴۴.
- مافی، منصوره اتحادیه نظامی (۱۳۵۹). «نارسائی‌های اولین قانون اساسی و علل شکست مشروطیت». *مجله نگین*. ۱۷۷، ۱۴-۱۶ و ۴۱-۴۲، ۸۱-۴۲.
- محمودی بختیاری، علیقلی (۱۳۵۵). «فراز و نشیب سیاست و شیوه‌های کشورداری در ایران». *انجمن فرهنگ ایران باستان*. ۱۵(۱۸): ۳۶-۶۹.
- میرسجادی، محمد کاظم (۱۳۸۴). «مشروطیت و قیام تنباکو». در **مشروطه خواهی ایرانیان**. به کوشش ناصر تکمیل‌همایون. تهران: نشر باز. ج ۲. ۳۳-۴۳.

Books

- Bloch, E. (1991). *Heritage of our times* (N. Plaice & S. Plaice, Trans.). University of California Press.
- Cassirer, E. (1923). *Substance and function & Einstein's theory of relativity* (W. C. Swabey & M. C. Swabey, Trans.). The Open Court Press.
- Cassirer, E. (2013). *The Warburg years (1919–1933): Essays on language, art, myth, and technology* (S. G. Lofts, Trans.). Yale University Press.
- Cassirer, E. (2021a). *An essay on man: An introduction to a philosophy of human culture*. Yale University Press.
- Cassirer, E. (2021b). *The philosophy of symbolic forms. Vol. 3: Phenomenology of cognition* (S. G. Lofts, Trans.). Routledge.
- Coskun, D. (2007). *Law as symbolic form: Ernst Cassirer and the anthropocentric view of law*. Springer.
- Ivić, I. D. (2024). *The human as animal symbolicum: Origins of symbolic function* (R. M. Rosandić, Trans.). Springer Nature.
- Mooij, A. (2018). *Lacan and Cassirer: An essay on symbolisation* (P. van Nieuwkoop, Trans.). Brill | Kodopi.

Articles

- Abrahamian, Ervand (1974). Oriental Despotism: The Case of Qajar Iran. *International Journal of Middle East Studies*, 5(1), 3–31.
- Abrahamian, E. (1979). The Causes of the Constitutional Revolution in Iran. *International Journal of Middle East Studies*, 10(3), 381–414. doi:10.1017/S0020743800000179
- Bloch, E., & Rüter, M. (1977). Nonsynchronism and the obligation to its dialectics. *New German Critique*, 11, 22–38. <https://doi.org/10.2307/487802>
- Meyer, R. E., Leixnering, S., Kornberger, M., Jancsary, D., & Höllerer, M. A. (2024). Ernst Cassirer and the symbolic foundation of institutions. *Journal of Management Studies*, 61(8), 3824–3842. <https://doi.org/10.1111/joms.13038>
- Morin, E. (1992). From the concept of system to the paradigm of complexity. *Journal of Social and Evolutionary Systems*, 15(4), 371–385. [https://doi.org/10.1016/1061-7361\(92\)90024-8](https://doi.org/10.1016/1061-7361(92)90024-8)
- Plümacher, M. (2021). Rethinking representation: Cassirer's philosophy of human perceiving, thinking, and understanding. In S. Truwant (Ed.), *Interpreting Cassirer: Critical essays* (pp. 151–169). Cambridge University Press.
- Ryckman, T. (2021). Quantum mechanics as the ultimate mode of symbol formation: The final stage of Cassirer's philosophy of physical science. In S. Truwant (Ed.), *Interpreting Cassirer: Critical essays* (pp. 89–108). Cambridge University Press.

پذیرفته نشده/در انتظار انتشار نسخه اولیه/ویر استاری نشده
Accepted/Awaiting Publication/Draft/Version/Unedited

Public Law in the Constitutional Situation

Metamorphosis, Nonsynchronism, and Conceptual Reconfiguration

Abstract

This study attempts to refute linear, unidirectional, and reductionist approaches to public law in the constitutional context. It claims that public law was not merely a linear reflection of the transition from despotism to law but rather a complex, multi-layered process of conceptual and institutional metamorphosis. The primary research question examines how key concepts of public law were reconfigured and transformed through a nonsynchronous process during the constitutional era, and how this transmutation led to the complexity of the public law condition. The central inquiry explores how the legal and semantic structures of the constitution were formed by combining traditional and modern symbolic forms and what impact this had on the development of public law. The research methodology integrates Ernst Cassirer's philosophy of symbolic forms and Edgar Morin's complexity theory, based on Bloch's concept of non-simultaneity, to provide a morphological and systemic analysis of the transformation of concepts and institutional structures. The findings indicate that public law in the constitutional period, characterized by historical nonsynchronism, polycentric legitimation, and the fluidity of mythical and rational concepts, evolved into a complex system reflective of the struggle between tradition and modernity. This study underscores the necessity for non-linear and interdisciplinary reinterpretations of public law as a complex system wherein meaning and structure are shaped through feedback and recombination processes.

Keywords

Public Law, Symbolic Forms, Complexity Theory, Nonsynchronism